

نگاهی به شعر آفتابی خاقانی

مهدی نیک منش*

چکیده

در قرن ششم هجری با چهار حوزه ادبی ماوراءالنهر، خراسان، عراق و آذربایجان روبرویم که در مقایسه با حوزه واحد خراسان از گستره و موقعیت متفاوتی برخوردارند. با وجود این، گستردگی جغرافیا، دوری شاعران از یکدیگر و حتی تفاوت لهجه، مانعی برای بی خبری آنها از شعر یکدیگر نبوده؛ بلکه استقبال آنان از اشعار یکدیگر، خبر از پیوند و ارتباط عمیق میان آنها دارد. از نمونه این پیوندها می توان به مجموعه اشعاری اشاره کرد که با ردیف "آفتاب" سروده و به نام "شعر آفتابی" مشهور شده‌اند. یکی از مهمترین این سروده ها از آن خاقانی و با مطلع زیر است:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب
یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب

افزون بر این قصیده خاقانی، اثیر اخیسکتی، انوری، سیف فرغانی، حزین لاهیجی، بیدل، محتشم کاشانی، و ... از شاعرانی به شمار می‌روند که اشعاری با همین وزن، قافیه و ردیف سروده‌اند. خاقانی این قصیده را در مدح قزل ارسلان، فرمانروای آذربایجان سروده است. اهمیت بررسی این چکامه، افزون بر پیوند با دیگر اشعاری که او در مدح وی سروده، در گرو فضای شعری مشابهی است که با دیگر اشعار آفتابی شاعران معاصر و متأخر خود دارد. اساس کار در پژوهش حاضر بر تبیین و تحلیل ده نکته در قصیده آفتابی خاقانی از منظر مقایسه تصاویر و موسیقی شعر، نجوم، اسطوره‌شناسی، شرح، تصحیح و ... استوار است.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، شعر آفتابی، قزل ارسلان، شعر مدحی

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (س)

شعر خاقانی شروانی را در مقام مقایسه با نثر فنی و همزمان با تحول نثر می توان نمونه‌اعلای شعر فنی خواند؛ این داوری تنها از رهگذر تعقیدهای زبانی و پیچیدگی های لفظی او نیست، بلکه به واقع درتصویرگری، بی‌مانند و بی‌سابقه در شعر تا روزگار خود و در تکنیک شعری (زیباشناسی) از سرآمدان و سرآمد "شعر به معنای شعر" تا روزگار خویش است. بر این نکته باید تاثیر شگرف وی را بر شعر متاخراخی چون عطار، سعدی، مولوی، حافظ^۱، و شاعران بلندآوازه سبک هندی مانند صائب تبریزی و کلیم کاشانی درافزود.

یکی از موضوعات متنوع در دیوان خاقانی، موضوع "مدح" است. این موضوع که می توان آن را از نخستین گرایش های شعری خاقانی در زندگی پرفراز و نشیب وی خواند، عرصه نسبتاً گسترده‌ای از شعر او را در بر می‌گیرد. افزون بر دو ممدوح نامبردار خاندان شروانشاه - خاقان اکبر ابوالهیجا فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه و فرزندش، خاقان کبیر جلال الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر - باید از اتابک مظفر الدین قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز^۲ یاد کرد. خاقانی «از تاریخ ۵۵۶ یعنی آغاز سپهسالاری قزل ارسلان بدو پیوست» (مقدمه سجادی بر: خاقانی، ۱۳۷۳: ص سی و نه) و در دیوان اشعار خود ضمن چهار قصیده^۳ با مطلع های:

- ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب^۴

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی (خاقانی، ۱۳۷۳: ۵۸)

- صبح خیزان کز دو عالم خلوتی بر ساختند
مجلسی بر یاد عید از عید خوشتر ساختند
(همان: ۱۰۵)

- صبح چون زلف شب براندازد مرغ صبح از طرب سر اندازد
(همان: ۱۲۲)

- هر صبح که نو جهان بینم از منزل جان نشان بینم
(همان: ۲۶۴)

یک ترکیب بند با مطلع:

لاف از دم عاشقان زند صبح بیدل دم سرد از آن زند صبح

(همان: ۵۰۵)

و قطعه ای با مطلع زیر قزل ارسلان را ستوده است:

ای تاجدار خسرو مغرب که شاه چرخ در مشرقین ز جاه تو کسب ضیا کند

(همان: ۱۸۴۹)

اگر بتوان به گفته خاقانی در این قطعه که او را ستوده اعتماد کرد، باید گفت خاقانی دیوان خود را بدو تحفه کرده است:

دیوان و جان دو تحفه فرستاده‌ام به تو گردون بر این دو تحفه غیبی ثنا کند

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۸۴۹)

از نکات بسیار قابل توجه در شرح قصاید خاقانی - و دیگر شاعران - توجه همزمان به اشعاری است که در یک موضوع سروده شده اند؛ چنان که در شرح و نقد چکامه مورد نظر ما با

مطلع: **ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی**

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب

می توان از قرائن و اشارات موجود در دیگر چکامه های او که به مدح قزل ارسلان پرداخته، به خوبی بهره گرفت.

۲- نقد و نظر

قصیده آفتابی خاقانی در سی و یک بیت و در یک مطلع سروده شده است. چهار رکن یک قصیده سنتی شامل تغزل، بیت تخلص، تنه و دعای شریطه در آن دیده می شود. مقاله حاضر به بررسی و تحلیل ده نکته زیر درباره این چکامه می پردازد:

۱-۲ شعر آفتابی

ارتباط میان شاعران و مطالعه اشعار یکدیگر - به ویژه در قرن ششم^۵ - سبب شده است تا از اشعار زیبای یکدیگر استقبال کرده، چکامه هایی بر همان وزن و ردیف و قافیه بسرایند. خاقانی قصیده‌ای با ردیف "آفتاب" و با مطلع زیر در مدح قزل ارسلان سروده که خود آن را "شعر آفتابی" نامیده است:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب

در دیوان شاعران پارسی گوی ما چند قصیده به یک وزن و قافیه با ردیف «آفتاب» وجود دارد. پیش از این ضیاءالدین سجادی در مقاله‌ای با نام «شعرهای آفتابی» از این سروده‌ها یاد کرده است.^۶ از میان معاصران خاقانی (۵۲۰-۵۷۹) می‌توان از اثیر اخسیکتی (متوفی ۵۷۷ یا ۵۷۹ ه.ق) یاد کرد که در مدح شمس الدین فرامرز قصیده‌ای با مختصات شعرهای آفتابی سروده است که مطلع آن چنین است:

گر مایه گیرد از رخت ای دلبر آفتاب عاشق شود زمانه به صد دل بر آفتاب

(اثیر اخسیکتی، ۱۳۷۱: ۳۱)

انجمن علمی زبان ادبی فارسی
انوری نیز که وفاتش به باور ادوارد براون ۵۸۱ و به اعتقاد اته و ژوکوفسکی میان سالهای ۵۸۵-۵۸۷ بوده است! (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۶۴) قصیده‌ای با همین وزن و قافیه و ردیف و در شکل ندایی با مطلع زیر سروده است:

ای از کمال حسن تو جزوی در آفتاب حطت کشیده دایره شب بر آفتاب

(انوری، ۱۳۶۴: ۱۹)

گویی این قصیده سرایی با ردیف «آفتاب» چنان جا افتاده و مرسوم بوده است که اثیر شعر خود را «شعر آفتابی» نامیده و گفته است:

زین شعر آفتابی کز کان خاطر م لعلی است کش نشانده در او افسر آفتاب

(اثیر اخسیکتی، ۱۳۷۱: ۳۱)

خاقانی گفته است:

این «شعر آفتابی» بکرش نگر که داد از مهر سینه شیرش چون مادر آفتاب

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۵۹)

و انوری^۶ نیز در چکامه^۷ اخیر گفته است:

هر «شعر آفتاب» که نبود بر این نمط خصمی کند هرآینه در محشر آفتاب

(انوری، ۱۳۶۴: ۱۹)

پس از خاقانی و شاعران معاصر وی در قرن ششم، شعر آفتابی مورد توجه شاعرانی چند قرار گرفته و اشعاری با همین وزن و قافیه و ردیف و با آغازی ندایی از خود به یادگار گذاشته‌اند: سیف هم‌روزگار سعدی بوده و در قرن هفتم می‌زیسته است؛ از این رو هیچ شبهه‌ای در اقتباس و استقبال وی از قصیده آفتابی خاقانی و انوری و چه بسا اثر اخسیکتی وجود ندارد.

ای جلوه کرده روی تو خود را در آفتاب وی گشته نور روی تو را مظهر آفتاب

(سیف فرغانی، ۱۳۷۸: ۳۳)

این روند استقبال و نظیره‌گویی از دوره سیف فرغانی تا روزگار معاصر دیده می‌شود:

ای پرتو جمال تو را مظهر آفتاب آینه دار حسن تو نیک اختر آفتاب

(حزین لاهیجی، ۱۳۷۴: ۶۹)

ای منت عرق ز جبینت بر آفتاب ساغر زند گهر به چنین کوثر آفتاب

(بیدل دهلوی، ۱۳۸۹: ۱۲۲)

متأخرین دیگری هم از این وزن و قافیه و ردیف استقبال نموده‌اند:

از می طلوع کرد چو در ساغر آفتاب عکس تو آفتاب دگر شد در آفتاب

(امیر علیشیر نوایی، ۱۳۷۵: ۴۷)

از بس که چهره سوده تو را بر در آفتاب بگرفته آستان تو را بر زر آفتاب

(محتشم کاشانی، ۱۳۷۳: ۵۸۳)

آخرین قصیده‌ای که به این وزن و قافیه و ردیف سراغ داریم از حاج میرزا محمد کاظم صبوری، پدر ملک الشعراء بهار، است. صبوری در سال ۱۳۲۲ ه. ق در گذشته و شعر آفتابی او به این مطلع است:

از باختر دمید سوی خاور آفتاب

از خاوران نتابد گو دیگر آفتاب

(سجادی، ۱۳۴۷: ۴۳۲)

۲-۲-۲ مشترکات قصاید آفتابی خاقانی با اثیر اخسیکتی، انوری و سیف فرغانی

قصیده آفتابی خاقانی با مطلع:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب
در بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور = مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان، در یک مطلع، ۳۱
بیت، در مدح قول ارسلان و با حرف ندای «ای» آغاز می‌شود.

۱-۲-۲ خاقانی و اثیر اخسیکتی

قصیده آفتابی اثیر اخسیکتی با مطلع:

گر مایه گیرد از رخت ای دلبر آفتاب عاشق شود زمانه به صد دل بر آفتاب
در مدح شمس الدین فرامرز در ۴۲ بیت سروده شده است. وزن: در بحر مضارع مثنیٰ اخرب
مکفوف مقصور = مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

اشتراک با قصیده خاقانی در قافیه و ردیف و شروع قصیده با حرف ندای «ای» ادبی
واژگان مشترک قافیه: دلبر، بر، سر، زر، مجمر، منبر، تر، در، خور، بستر، ساغر، خاور، چاکر، گوهر،
نیلوفر، مضمر، اخضر، افسر، پرور، عبهر، دیگر، لشکر، چنبر و خاور. (۲۳ بیت قافیه مشترک با
قصیده خاقانی)

مشترکات در مضمون و تصویرگری و واژه‌سازی این دو شاعر را با هم مقایسه کنید:

خاقانی: خطبه به نام رفعت قدرش همی کند در اوج برج جوزا — منبر آفتاب
اثیر: بر خطبه الوداع جمال و بهای خویش هر روز از آن کبود کند منبر آفتاب

خاقانی: در آفتاب عبهر تو هست تازه‌تر گر فرّ و تازگی — برد از عبهر آفتاب

اثیر: عبهر ز آفتاب شکفته شود ولیک در طبع من شکفته شد از عبهر آفتاب

خاقانی: وز بیم خوارداشت که بر زر رسید ازو در کان همی کند رخ زر اصفر آفتاب
اثیر: این ظلم کاز تو بر سر زر آمد و درم بر سر کند ز دست تو خاکستر آفتاب

خاقانی: گر چرخ چنبری بکشد سر ز حکم تو خردش چو ذره ذره کند چنبر آفتاب
اثیر: گردون چنبریش به صد رشته بسته پای گر بر در تو سر کشد از چنبر آفتاب

خاقانی: این شعر آفتابی بگرش نگر که داد از مهر سینه شیرش چون مآدر آفتاب
اثیر: زین شعر آفتابی کاز کان خاطر م لعلی است کش نشانده در او افسر آفتاب

۲-۲-۲ خاقانی و انوری

قصیده آفتابی انوری با مطلع:

ای از کمال حسن تو جزوی در آفتاب خط کشیده دایره شب بر آفتاب
در مدح ابوالمعالی مجدالدین بن احمد سروده شده است. این قصیده در دیوان ازرقی هروی به
تصحیح سعید نفیسی ص ۴ نیز آمده است. قصیده مذکور در دیوان ازرقی در ۳۴ بیت، در دیوان
انوری تصحیح سعید نفیسی در ۳۹ بیت و در دیوان انوری تصحیح مدرس رضوی در ۴۰ بیت
ضبط شده است. (سجادی، ۱۳۴۷: ۴۲۸)

وزن: در بحر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور = مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

اشتراک با قصیده خاقانی در قافیه و ردیف و شروع قصیده با حرف ندای «ای»

واژگان مشترک قافیه: چاکر، سر، مجمر، بر، عنبر، نیلوفر، دفتر، منبر، زر، گوهر، در، چنبر، خاور،

لشکر، مضمّر، گهرپرور، افسر، ساغر. (۱۷ بیت با قافیه مشترک)

مشترکات در مضمون و تصویرگری و واژه‌سازی این دو شاعر را با هم مقایسه کنید:

خاقانی: ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب
انوری: زلف چو مشک ناب تو را بنده مشک ناب روی چو آفتاب تو را چاکر آفتاب

(انوری، ۱۳۶۴: ۱۹)

خاقانی: بی روی و موی تو نبرد هیچ کس گمان
انوری: بر ماه مشک داری و بر سرو بوستان
بر آفتاب عنبر و بر عنبر آفتاب
در لاله نوش داری و در عنبر آفتاب

خاقانی: تا بوی مشک تو یابد همی زند
انوری: هر صبحدم بسوزد بهر بخور او
دم از هزار روزن چون مجمر آفتاب
مشک سیاه شب را در مجمر آفتاب

خاقانی: سلطان یکسواره تو آنکه تا ابد
انوری: چون تیغ نصرت تو بر آرد سر از نیام
از بهر تو بر آید از خاور آفتاب
گوئی همی بر آید از خاور آفتاب

خاقانی: خاقانی که هست سخن پروری چنانک
انوری: کامل ز ذات اوست خردپرور آدمی
روشن ز نظم اوست گهرپرور آفتاب
قاهر ز جود اوست گهرپرور آفتاب

خاقانی: با بزم اجتماع طرب سال و مه چنانک
انوری: در جشن آسمانوش تو ریخته به ناز
از باده هلال لب ساغر آفتاب
ساقی ماهروی تو در ساغر آفتاب

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۲-۳ خاقانی و سیف فرغانی

سیف الدین قصیده آفتابی خود را در دو مطلع ساخته که مطلع اول آن چنین است:

ای جلوه کرده روی تو خود را در آفتاب
وی گشته نور روی تو را مظهر آفتاب

(سیف فرغانی، ۱۳۷۸: ۷۸)

و پس از ۲۱ بیت بدین شکل تجدید مطلع کرده است:

گر سایه جمال تو افتد بر آفتاب
فایض شود ز پرتو او بی مر آفتاب

وزن: در بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور = مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

اشتراک با قصیده خاقانی در قافیه و ردیف و شروع قصیده با حرف ندای «ای»

واژگان مشترک قافیه: بستر، انور، نیلوفر، افسر، لشکر، مجمر، احمر، مادر، ابتر، خاور، دلبر، زر، ساغر، مضمر، چنبر، عنبر، گوهر. (۱۷ بیت با قافیه مشترک)

مشترکات در مضمون و تصویرگری و واژه‌سازی این دو شاعر را با هم مقایسه کنید:

خاقانی: شاهنشاه ملوک قزل ارسلان که هست از رای و روی او به سپهر انور آفتاب
سیف: شاهی به پشت گرمی روی تو می کند بر رقعۀ فلک ز رخ انور آفتاب

خاقانی: ای کان لطف و عنصر مردی نپرورید در صدهزار کان چو تو یک گوهر آفتاب
سیف: از سایه تو خاک چو زر می شود چه غم گـر سنگ را دگر نکند گوهر آفتاب

خاقانی: بسیار کرده دفتر خوبی مطالعه جز روی تو نیافته سر دفتر آفتاب
سیف: بر دفتر جمال تو وقت حساب حسن ز آحاد کمتر است بر آن دفتر آفتاب

خاقانی: سرسبز باش چون فلک و رویت از نشاط اقبال کرده همچو عقیق احمر آفتاب
سیف: از شرم روی توست که هر شام می شود در روضه فلک چون گل احمر آفتاب

خاقانی: عمری است تا به مشرق و مغرب همی رود یا کام خشک و چشم تر ای دلبر آفتاب
سیف: چون شد ز تاب مهر تو هر ذره ای ز من در سـایه هوای تو ای دلبر آفتاب

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

خاقانی: این شعر آفتابی بگرش نگر که داد از مهر سینه شیرش چون مادر آفتاب
سیف: تقدیر منع شیر کند از لبان نور اطفال ذره را که بود مادر آفتاب

اگرچه تقدیم یا تأخر سرودن قصیده خاقانی، اثیر، و انوری بر ما معلوم نیست، اما مشابهت های موسیقایی، تصویری و مضمونی این اشعار، بیانگر ارتباط شاعران و استقبال از شعر همدیگر دارد.

۲-۳ خاقانی و مجیر بیلقانی

صرف نظر از رابطه مشهور استاد و شاگردی میان خاقانی و مجیر که به نقار و مهاجات منجر شد، قصیده مشترکی در دیوان خاقانی و مجیر دیده می شود که به نظر از دیوان خاقانی به دیوان مجیر راه یافته است. این که مشابهت سبکی شعر این دو و خطای کاتبان منجر به این اتفاق شده یا سرقت ادبی، در اینجا مورد بحث نیست؛ آنچه که هست، قصیده آفتابی خاقانی، در میان اشعار مجیر نیز با کاستی دوازده بیت، با اختلاف در ضبط برخی واژه ها و بدون تخلص به چشم می خورد^۱. (مجیر بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۳-۲۴) بی تردید در بازنگری و تصحیح مجدد دیوان خاقانی و چه بسا مجیر بیلقانی، مواردی از این دست توجه بیشتری می طلبد.

۲-۴ جایگاه ردیف های اسمی

افزون بر ارزش موسیقایی ردیف در شعر فارسی، و وجه التزام گونه اش که شاعر را ملزم به ذکر آن می کند، می توان به دو نکته بلاغی در این باره اشاره کرد: در اشعاری با ردیف فعلی، زبان شعر از نظر ترتیب ارکان به زبان هنجار نزدیک می شود، اما کاربرد ردیف اسمی (غیر فعلی) زبان را از هنجار خود دور کرده، رستاخیزی در ترتیب ارکان به وجود می آورد؛ نکته ای که از نظر شکل گرایان عامل حرکت از زبان به سوی ادبیات می تواند به شمار رود. دیگر آنکه، با وجود محدودیتی که ردیف اسمی می تواند در تصویر آفرینی برای شاعر به وجود آورد، در شعر شاعران تصویر آفرین خود می تواند عامل مهمی در خلاقیت و آفریدن تصویرهای نو به شمار رود. ۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

در قصیده آفتابی خاقانی، ردیف «آفتاب» شاعر را به خلق تصویرهای نو رهنمون کرده است:

تا بوی مشک زلف تو یابد، همی زند دم از هزار روزن چون مجمر آفتاب
کسوت کبود دارد و رخ زرد سال و ماه در عشق رویت ای بت سیمین بر آفتاب
در آرزوی روی تو هر صبحدم چو من رخسار زرد خیزد از بستر آفتاب

از دیگر کاربردهای زیبا و تصویر آفرین ردیف اسمی در دیوان خاقانی می توان از اشعاری با ردیف "آینه"، "صبح" و "کعبه" نام برد.

۲-۵ ارسلان؛ نام عام غلامان

ارسلان - علاوه بر معنی شیر در ترکی - نام عام غلامان و چاکران بوده است. میبیدی در تفسیر سوره یوسف، در بیان غیرت عاشقی (عشق خدا به یعقوب)، رسوایی عشق یعقوب به یوسف را بهانه‌ای می‌خواند برای پنهان کردن عشق به یعقوب:

«آن روز که تخم درد عشق در دل‌های آشنایان پاشیدند، دل یعقوب پیغامبر بر شاهراه این حدیث بود؛ از تجرید و تفرید عمارت یافته، در بوته ریاضت به اخلاص برده، قابل تخم درد عشق گشته. چون آن تخم به زمین دل وی رسید، آب رشّ علیهم من نوره آن را پرورش داد تا عبهر عهد برآمد، آنکه جمال یوسفی از روی بهانه قبله وی ساختند و بشریت را به جنس خود راه نمودند و این آواز برآوردند که حلق یعقوب در حلقه دام ارادت یوسف آویختند و نقطه حقیقت در پرده غیرت؛ می‌گوید: ارسلانم خوان تا کس بنداند که کیم». (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۱۷)

استفاده از نام ارسلان به عنوان نام عام برای غلامان و چاکران، در خلق مطلع این قصیده مدّ نظر خاقانی بوده است و شاعر برای دور ساختن این معنی پست از ذهن مخاطب و شنونده، ماه و آفتاب را بنده و چاکر ممدوح خود - قزل ارسلان - خوانده و گفته است:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب
ایک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب

۲-۶ ارتباط انتخاب ردیف «آفتاب» با نام ممدوح (قزل ارسلان) های ادبی

اثیرالدین اخسیکتی در مدح شمس الدین فرامرز به مناسبت کنیه ممدوح (شمس الدین) او را با عنوان "آفتاب زمین" با آفتاب آسمان مقایسه کرده و گفته است:

چاکر شو آفتاب فلک را از آنکه هست
در پیش آفتاب زمین، چاکر آفتاب

(سجادی، ۱۳۴۷: ۴۳۱)

در شعر متنبی نیز این نگاه به نام ممدوح وی (سیف الدوله) در قصیده ای که در سال ۳۴۲ هـ.ق. در تهنیت عید قربان او را ستوده، و ساختن تصاویری با معنی نامش دیده می‌شود:

فَیَا عَجَبًا مِنْ دَائِلِ أَنْتَ سَيْفُهُ
أَمَا يَتَوَقَّى شَفَرَتِيْ مَا تَقَلَّدَا

(متنبی، ۱۳۸۲: ۹-۱۰)

[ترجمه: شگفتا دولتمردی که تو (سیف الدوله) شمشیرِ اوئی! آیا از لبه‌های تیز آنچه به گردن افکنده نمی‌هراسد؟]

توجه عام خاقانی به صبح (= خورشید و آفتاب) در بسیاری از اشعارش مشهورتر از آن است که نگارنده بخواهد سخنی از آن به میان آورد. اما آنچه در مطالعه اشعاری که در مدح قزل ارسلان سروده خودنمایی می‌کند، توجه خاص او به صبح و خورشید (= مهر = آفتاب) است. به بیان دیگر، در عموم اشعاری که در مدح قزل ارسلان سروده توجه به صبح و خورشید (= مهر و آفتاب) دیده می‌شود. از این منظر گاه سلطان، خورشید خوانده می‌شود؛ چنان که شاعر در بیت زیر، اتابک ایلدگر را آسمانی دانسته که فرزند او، قزل ارسلان، در حکم خورشید آن است:

هست اتابک آسمانی کاین خلف خورشید اوست آسمان را افسر از خورشید انور ساختند

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۱۳)

گاه خورشید، سلطان (سلطان یک‌اسبه آسمان) می‌شود:

سلطان یک اسبه سایه چتر بر ماهی آسمان بر افکند

(همان: ۵۰۹)

و در ترکیب‌بند خود، خورشید را با شاه یکی می‌کند:

صبح ار نه مرید آفتاب‌ست چون آه ملی پرورش‌های ادبی
گر عاشق شاه اختران نیست پس چون دم جان فشان زند صبح
چون شاهد شاه بیند از دور خنده ز میان جان زند صبح

(همان: ۵۰۵)

نیز: قزل ارسلان در برابر شاه مشرق (خورشید) شاه مغرب است:

امر ملک الملوک مغرب هم‌رتبت کن فکان بینم

(همان: ۲۶۸)

و از آن بالاتر، شاه مشرق از او کسب نور می‌کند:

ای تاجدار خسرو مغرب که شاه چرخ در مشرقین ز جاه تو کسب ضیا کند

(همان: ۸۴۹)

افزون بر این توجه خاص خاقانی به صبح و آفتاب در اشعاری که در مدح قزل ارسلان سروده، به نظر می‌رسد که شاعر در انتخاب ردیف این قصیده نیز به معنای نام ترکی ممدوح خود (قزل ارسلان = شیر سرخ) توجه داشته است. این معنی هم از منظر استعاری و هم از منظر اساطیری می‌تواند در ذهن شاعر شکل گرفته باشد! به هر روی، خاقانی در قصیده ای دیگر که هم در مدح قزل ارسلان سروده به معنی نام او (غضنفر = اسد = صفر = شیر) توجه دارد:

سگ درگاه او قلاده حکم در گلوی غضنفر اندازد
 ... اسد از سهم ناخنان ریزد عقرب از بیم نشتر اندازد
 ... فلک از خلعت بقا برد بر قد شاه صفر اندازد
 ... دشمن بد نهاد فعل سگی به شه شیر منظر اندازد

(همان: ۱۲۴-۱۲۶)



نیز:

خورشید اسد سوار یابم بهرام زحل سنان بینم

(همان: ۲۶۸)

انجمن علمی زبان ادبیات فارسی

۷-۲ ارتباط و اشارات نجومی ملی پژوهش های ادبی

ذکر اشاره شاعران این دوره و به ویژه خاقانی به نجوم آشکارتر از آن است که نگارنده بخواهد نمونه‌ای برای آن ذکر کند؛ لیکن به نظر می‌رسد که نام ممدوح و ارتباط آن با شیر = اسد، ذهن و اندیشه شاعر را از گذر جریان سیال ذهن، به آفریدن تصاویر و اشارات نجومی رهنمون کرده است.

در نجوم احکامی "اسد"، خانه شرف خورشید است و آفتاب در این برج (ماه دوم تابستان) در نهایت قوت و درخشندگی است. همچنین تحویل خورشید در برج اسد، دلالت بر حال ملوک و عدل ایشان دارد. (مصفی، ۱۳۸۱: ۲۴۸)

چه فخر یال شه را از صید گور و آهو کز صید شیر گردون هم عار داشت یالش

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۲۹)

نیز خاقانی ضمن یادکرد از برج اسد با تعبیرهای گوناگونی چون شیر گردون، شیر فلک و شیر چرخ به رفتن هر ماهه ماه به این برج اشاره کرده است:

مه زان به اسد رسد به هر ماه تا در دم شیر نان ببینم

(همان: ۲۶۶)

در توضیح باید گفت که منازل هشتم، نهم، دهم، یازدهم و سیزدهم ماه (ذراع: بازوی شیر، نثره: ملاز شیر، طرف: چشم شیر، جبهه: پیشانی شیر که چهار ستاره اند و روشنترین آنها را قلب الاسد الملکی خوانند، عوّا: چهار ستاره‌اند و تازیان گویند که سگانند از پس شیر بانگ همی کنند.) در صورت فلکی اسد واقعند. (مصنّفی، ۱۳۸۱: ۷۵۲-۷۵۶)

همراهی ماه و شیر در شعر خاقانی نمونه‌های دیگری هم دارد:

مثل عطاردی چرا چون مه نو نه مقبلی طالع اسد تو را و تو چون سرطان به مدبری

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۲۲)

نیز: از سر تیغت که ماه ازوست برص دار بر تن شیر فلک جذام بر آمد

(همان: ۱۴۶)

علاوه بر تناسبی که میان آفتاب و ماه وجود دارد، ارسالن در معنی شیر یا اسد (برج اسد) که منزل ماه است، می‌تواند سبب حضور توأمان ماه و آفتاب در مطلع قصیده مورد نظر شده باشد! این ملازمت ماه و خورشید (آفتاب = مهر) در قصیده‌ای دیگر هم در ستایش قزل ارسالن دیده می‌شود:

هر مه که به یک وطن مه و خور با هم چو دو عشق‌دان ببینم

حالی به وداع از اشک هر دو لون شفق ارغوان ببینم

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۶۶)

نیز: دوش چون خورشید را مصروع خاور ساختند ماه نو را چون حمایل چفته پیکر ساختند
... مهر چون درخوشه یک مه ساخت خرمن روشنان ماه را صاع زر شاه مظفر ساختند

(همان: ۱۱۲)

دیدی که شکافت مصطفی ماه او خورشید آنچنان شکافت

(همان: ۵۱۲)

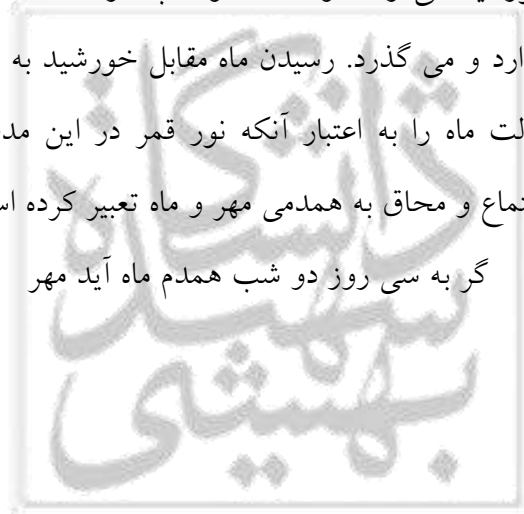
در فرهنگ اصطلاحات نجومی، همراهی خورشید و ماه بیشتر در مدح و مقابله و مقایسه و تناسب دانسته شده است. (مصطفی، ۱۳۸۱: ۲۴۶) بر این اساس، ملازمت ماه و خورشید در مدح قزل ارسلان، چه بسا بتواند ایلدگز و پسرش (قزل ارسلان) را به ذهن متبادر کند!

"همدمی ماه و مهر" از دیگر تعابیر برساخته خاقانی است. هر یک از سیارات هفتگانه در نجوم قدیم برای حرکت در فضا مدارهایی دارند. ماه، مدار خود را در مدت یک ماه طی می‌کند و خورشید مدار خود را در یک سال به پایان می‌برد؛ در نتیجه ماه در یک سال دوازده بار روبروی خورشید می‌رسد و مدت دو شب در آسمان دیده نمی‌شود. سپس خورشید را پشت سر می‌گذارد و می‌گذرد. رسیدن ماه مقابل خورشید به طور اعم قران و به طور اخص اجتماع نام دارد و حالت ماه را به اعتبار آنکه نور قمر در این مدت سترده می‌شود، محاق نامند. خاقانی از این اجتماع و محاق به همدمی مهر و ماه تعبیر کرده است. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۲۹)

گر به سی روز دو شب همدم ماه آید مهر

سی شب از من به چه تأویل جداید همه
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۰۷)

انجمن علمی زبان ادبی فارسی



۸-۲ جنبه اساطیری

بر روی همای عدل تو چون سایه افکند سیمرغ وار گیرد زیر پر آفتاب ادبی

(همان: ۶۰)

با توجه به این بیت به بررسی نمادهای اساطیری قصیده می‌پردازیم:

۱-۸-۲ پیوند سیمرغ و خورشید

سیمرغ (عنقا) از جمله عناصر اساطیری قابل توجهی است که در ادبیات فارسی به گونه‌های متعددی حضور یافته است. طبق روایت شاهنامه، سیمرغ زال را که پدرش به کوهی نهاده بود، برداشته، پرورش می‌دهد و هنگام زادن رستم هم زال پری از سیمرغ را آتش می‌زند. در جنگ رستم با اسفندیار نیز سیمرغ به تقاضای زال با افکندن پر آن مرغ در آتش به کمک رستم می‌آید و او را به درخت گز هدایت می‌کند. (سجادی، ۱۳۸۲: ۸۸۱)

سهروردی در رساله های «عقل سرخ» و «صفیر سیمرغ» طلسم سخن خویش را بر وجود سیمرغ بسته و اسرار فلسفی بسیار را در ابهام وجود این پرنده سرزمین اساطیر، پنهان ساخته است و در بعضی از رساله های دیگر خود نیز اشاراتی در این خصوص دارد. (سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۰۴)

در مثنوی عارفانه عطار، سی مرغ به ذات خورشیدی سیمرغ متصل گشته و تبدیل به وجودی واحد می گردند. ناپیدایی و تنهایی سیمرغ دستاویزی برای تمثیل ذات خداوند به اوست. (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۸۱)

در منطق الطیر خورشید رمز سیمرغ قرار گرفته است:

آفتاب قربت از پیشان بتافت جمله را از پرتو آن جان بتافت
(عطار، ۱۳۸۳: ۴۲۶)

بی زفان آمد از آن حضرت خطاب کآینه است این حضرت چون آفتاب
(همان: ۴۲۷)

سیمرغ و خورشید، هر دو، مقام پادشاهی دارند. سیمرغ پادشاه مرغان است و بلند آشیان و خورشید، سلطان یکسواره گردون. نظامی نیز به وجه شبه سیمرغ و خورشید در چیرگی بر افق توجه دارد:

پیش سیمرغ آفتاب شکوه شد چو مرغ پرنده کوه به کوه
ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی (نظامی، ۱۳۸۶: ۲۲۴)

پیوند دیگر سیمرغ با خورشید در نیرو بخشی است. در افسانه های ایرانی مالیدن پره های سیمرغ بر تن سبب درمان زخمها و بازیابی نیروی جوانی است. (کویاجی، ۱۳۸۰: ۴۲) از سوی دیگر خورشید نیز به جهت گرما بخشی خود نشانه حیات و سرچشمه نیروی انسان است. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۳۳۹)

سیمرغ در بندهشن نگهبان دروازه ماه و خورشید پنداشته می شود. (همان: ۵۰۱) و عده ای گمان برند که آفتاب از آشیان سیمرغ (کوه قاف) طلوع و در آن غروب می کند. این کوه منزلگاه ایزد مهر و فروغ و روشنی و صفا بوده است. (همان: ۶۲۴)

خاقانی نام سیمرغ را به تنهایی و نیز در ترکیباتی چون سیمرغ پیکر، سیمرغ فش، سیمرغ وار، سیمرغ خمش و سیمرغ زرین پر، بارها در دیوان آورده است. (سجادی، ۱۳۸۲: ۸۸۲)

عید همایون فر نگر، سیمرغ زرین پر نگر ابروی زال زر نگر، بالای کهسار آمده

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۸۸)

این بیت شاهد گویایی از پیوند سیمرغ و خورشید است. خاقانی در این بیت از ترکیب وصفی «سیمرغ زرین پر» خورشید را اراده کرده است.

۲-۸-۲- پیوند هما و سیمرغ

هما مرغی افسانه‌ای همانند سیمرغ است که فرخنده فال و پیک سعادت پنداشته می شده و به همین دلیل به مرغ سعادت نیز معرف است. قدما معتقد بودند هرگاه هما بر سر کسی بنشیند او را پادشاه کنند. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۸۸۸) در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی آمده است که مردم به تفأل در زیر سایه هما می رفتند. (سجادی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۶۳۶) و در کتاب سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران می خوانیم که سایه سیمرغ نشانه پیروزی و آسایش است. (سلطانی، ۱۳۷۲: ۳۴۵) هما در اشعار خاقانی در ترکیباتی چون همای دولت، همای جشن، همای نصرت، همای همت آمده است. (سجادی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۶۳۶)

خاقانی در مدح قزل ارسلان هما را در فتح، رایت و بخت او جلوه می دهد:
چون همای فتح پور الدگر بگشاد بال کرکسان چرخ از آن خونخوارگان خور ساختند

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۱۵)

از شکوه همای رایت شاه کرکس آسمان پر اندازد

(همان: ۱۲۵)

پرواز همای بخت الا بر کرکس آسمان مبینام

(همان: ۵۱۴)

و باز در مدح قزل ارسلان سیمرغ را این چنین به خدمت می گیرد:

رضای خاطر تو چون تویی تواند جست که آب و دانه سیمرغ جم تواند داد

(همان: ۸۵۰)

در بارگه دوم سلیمان سیمرغ کرم عیان بینم

(همان: ۲۶۸)

میر ما را از پر روح الامین و زلف حور پر تیر و پرچم رخس مضر ساختند

(همان: ۱۱۴)

توضیح آنکه در تفسیر داستان منطق الطیر، برخی سیمرغ را نمادی از جبرئیل (روح الامین) دانسته اند. (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۵۷)

در پیوند سیمرغ با هما باید خاطر نشان نمود که شهپر به هما و نیز به سیمرغ (پادشاه مرغان) نسبت داده شده است:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود
(حافظ، ۱۳۶۹: ۱۴۱)

مرغابی و تدر و کبوتر از آن من ظل هما و شهپر عنقا از آن تو

(اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۲۸۰)

شاهد دیگری از همراهی هما و سیمرغ در دیوان خاقانی: ۱۳۹۱

تا شد اقبالش همای قاف تا قاف جهان کوه قاف ادبار عنقا برنتابد بیش از این

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۳۹)

اما در بحث ما، چنان که از ابیات قصیده بر می آید، خاقانی کان خاطر خود را در سایه تربیت و عدل قزل ارسلان، چون سیمرغی چیره بر آفاق می داند و می گوید نام قزل ارسلان سبب کرنش و تعظیم آفتاب در برابر شعر آفتابی خاقانی خواهد بود.

۸-۲-۳ پیوند شیر و خورشید

افزون بر این قصیده که در آن شیر (ارسلان) با خورشید (آفتاب) عجین گشته است، خاقانی در جای دیگری نیز، در مدح قزل ارسلان، از شیر و آفتاب یاد می کند:

آن نگویم کز دم شیر فلک وز آفتاب پرچم و طاسش برای خنگ و اشقر ساختند

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۱۴)

پیشینه شیر و خورشید مربوط می شود به روزگاران کهنی که ایرانیان برای خود پرچم و درفش داشته اند. از مجموعه روایات چنین برمی آید که خورشید مظهر خداوند و شیر نشانه قدرت و اقتدار و هر دو به نوعی به شاهان مربوط بوده اند. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۳۰) در ایران کهن اهمیت خورشید تا آنجا بود که بسیاری از کارها از جمله نبردها پس از برآمدن خورشید انجام می شدند. خورشید هم در منابع کهن علامت اقتدار سلطنت و بقای ایران زمین بوده و به عنوان مظهر مملکت بالای چادر شاه و حتی بر روی درفش پادشاهان نقش خورشید قرار داشته است. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۳۳۹)

در میان انواع پرچمهایی که در شاهنامه مجسم شده اند، خورشید و شیر علامت خاص کسانی بوده است که از حیث مرتبه و مقام بر دیگران تقدم داشته اند. (همان: ۵۳۱) خورشید به عنوان درخشانترین اجرام آسمان در نظر مردم باستان بلندترین جایگاه را داشته و شیر هم به عنوان دلیرترین درندگان به نیرومندی پهلوانی معروف بوده است. (همان: ۵۳۳)

در دیگر رمز پردازی های خورشید، شیر نشانه خورشید و دشمن باران است. (صمدی، ۱۳۶۷: ۲۵) همچنین شیر از درجات متشرفان بلندپایه آیین مهری است. (ورمازرن، ۱۳۸۴: ۱۶۸)

خاقانی در قصیده «ایوان مدائن» به نقش شیر بر درفش ساسانیان اشاره دارد:

این است همان صغه از هیبت او بردی بر شیر فلک حمله، شیر تن شادروان

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۵۹)

۲-۹ چند نکته در شرح

در شرح این قصیده، نکات چندی به نظر می رسد:

* روی چو آفتاب به چشم چو نرگست آن تازگی دهد که به نیلوفر آفتاب

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۵۹)

در توضیح این بیت شاهد زیر قابل استفاده است:

به لشکرگاه دارم روی و بر سلطان فشانم جان گر آن دریاست وین خورشید، من نیلوفرم باری
(همان: ۶۹۳)

گل نیلوفر اقسام گوناگونی دارد و نوعی از آن که در آب می روید، با طلوع خورشید شکفته و هنگام غروب فرو بسته می شود. از این رو نیلوفر را مفتون آفتاب دانسته اند. (یاحقی، ۱۳۸۶: ۸۶۱)
خاقانی در بیت زیر نیز به این موضوع اشاره دارد:

نیلوفر خورشید جمال تو منم خاکستر آتش خیال تو منم

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۷۲۸)

در بیت مورد بحث، خاقانی با توجه به تناسب نرگس و نیلوفر، استعاره مرسوم نرگس از چشم، تشبیه روی ممدوح به آفتاب و چشمان ممدوح به نرگس، - در ضمن تشبیهی مضمیر - چشمان وی را نیز به نیلوفری تشبیه کرده که از خورشید روی او طراوت می یابد! نمود ارزش بلاغی بیت در گرو یادآوری این نکته است که گل نرگس در برابر آفتاب پژمرده می شود. بیت بعد برای توضیح

همین نکته ذکر شده است: ششین همایش ملی پژوهش های ادبی

در آفتاب عبهر تو هست تازه تر گر فرّ و تازگی برد از عبهر آفتاب

(همان: ۵۹)

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

سلطان یک سواره تو آن که تا ابد از بهر تو برآید از خاور آفتاب

(همان: ۵۹)

استعلامی در شرح این بیت نوشته است: «یک سواره یعنی سوارکار ماهر، و سلطان یک سواره تو یعنی وجود تو یا سلطنت مقتدر تو» (استعلامی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۶۰)

در این بیت چند نکته به چشم می خورد:

نخست آنکه "سلطان یکسواره" [آسمان]، خورشید است و با وجود درستی معنای استعلامی (همان)، خاقانی در مصراع اول ممدوح را با آفتاب یکسان کرده و در مصراع دوم پا را فراتر گذاشته و برآمدن آفتاب را به خاطر قزل ارسلان می‌داند.

دیگر آنکه در این بیت اگر مطابق کاربرد زبانی این روزگار، خاور را به معنی مشرق بگیریم، یعنی: طلوع خورشید از مشرق همه‌روزه از بهر توست. خاقانی، خاور را در معنی مشرق به کار برده است:

ماه چون در جیب مغرب برد سر آفتاب از دامن خاور بزاد

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۸۵۸)

لیکن خاور در کاربرد کهن خود به معنی مغرب به کار رفته است. معین در حاشیه برهان می‌نویسد: «خاور بازمانده کلمه پهلوی خوربران یا خوروران به معنی مغرب است و مشرق را خوراسان می‌گفتند و بعضی گویندگان خاور را به معنی درست خود یعنی مغرب آورده‌اند...». (برهان قاطع، ذیل خاور، به نقل از: سجادی، ج ۱، ۱۳۸۲: ۳۹۰) خاقانی این معنی مغرب را نیز از خاور اراده کرده است:

چون پخت نان زرین اندر تنور مشرق
انجم علی زبیل اندر دهان خاور

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۸۶)

در بیت مورد نظر ما، اگر خاور را به معنی مغرب بگیریم، یعنی: آفتاب از بهر تو از مغرب می‌آید که در این صورت یادآور ماجرای سلیمان نبی است که خورشید به خاطر او از مغرب برآمد. «هنگامی که نماز سلیمان فوت شد، خورشید به دعای او بازگشت و سلیمان نماز خود را به جا آورد ... قوله تعالی: إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَادُ / فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ [سوره ص: ۳۲-۳۱]» (شمیسا، ۱۳۷۱: ۳۴۲) اشاره به این موضوع در شعر خاقانی مسبوق به چند نمونه است:

همخانه شوی از آن عیسی رجعت کنی از اشارت جم

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۷۷)

نیز: شبانگه آفتاب آوردی از رخ مرا عهد سلیمان تازه کردی

(همان: ۶۷۶)

یا: آفتاب از غرب گفתי بازگشت از بهر حاج چون نماز دیگری بهر سلیمان دیده‌اند

گفتی از مغرب به رجعت کرده مشرق آفتاب لاجرم حاج از حد بابل خراسان دیده‌اند
(همان: ۹۳)
تایید سلیمان (= جمشید) دانستن قزل ارسلان نیز، بیت زیر از ترکیب بند خاقانی در مدح اوست:
جمشید زمانه شاه مغرب اقطاع ده جهان دولت
(همان: ۵۱۱)

۲-۱۰ دو تصحیح

۲-۱۰-۱ تصحیح در بیت «گویا بُد از تو تربیتی کان خاطرش خندد ز قدر گوهر نظمش بر
آفتاب»
متن مطابق نسخه مصحح عبدالرسولی و سجادی است؛ اما به نظر نگارنده، شکل مرجح آن چنین
است:
گر یابد از تو تربیتی کان خاطرش خندد ز قدر، گوهر نظمش بر آفتاب

تناسب و هماهنگی واژه‌های این بیت و بیت بعدی، این نظر را تایید می‌کند:

بر وی همای عدل تو چون سایه افکند سیمرغ وار گیرد زیر پر آفتاب
گر/ چون، یابد/ افکند و خندد/ گیرد

۲-۱۰-۲ تصحیح رسم الخط و شرح بیت: ۱۳۹۱

با بزم اجتماع طرب سال و مه چنانک از باده هلال لب ساغر آفتاب
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۵۹)

نظر دکتر استعلامی در خصوص این بیت چنین است:
«منظور این است که عمرت به شادی بگذرد. اجتماع در ستاره شناسی قرار گرفتن دو اختر در یک
برج است اما اینجا از اجتماع بزم قزل ارسلان با شادی است، که به هر حال طالع خوب است.»
(استعلامی، ۱۳۸۷: ۲۶۱)

و نظر دکتر کزازی در این باره بدین شرح است:

«بادۀ هلال را می توان باشگونه (مقلوب) هلال باده دانست، مانند قد سرو و سرو قد؛ بدین سان خاقانی چنبری را که باده در جام بلورین پدید می آورد به هلال مانند کرده است و بر آن رفته است که فروغ این چنبر رخشان، لب ساغر را چون آفتاب بر می افروزد. سپس اجتماع طرب را با بزم ستوده (ممدوح) به پیوند این هلال با آن آفتاب مانند کرده است.» (کزازی، ۱۳۹۱: ۱۲۵)

به نظر نگارنده، قرائت صحیح این بیت چنین است:

با بزم اجتماع طرب سال و مه چنانک از بادهای هلال لب ساغر، آفتاب
یادآوری این نکته ضروری است که رسم الخط واژه‌های کهن واژه‌های مختوم به های غیر

ملفوظ که یای نکره به آنها افزوده می شود با یای کوچک (ء) بوده است؛ مانند: باده + ی نکره
رسم الخط کهن: باده

رسم الخط امروزی: بادهای

این رسم الخط بارها در مثنوی معنوی به کار برده شده است، مانند:

جمله معشوق است و عاشق پرده زنده معشوق است و عاشق مرده

در تحفه العراقین خاقانی هم نمونه‌هایی از این کاربرد دیده می شود:

داند ز ماه چرخ اخضر تا ماه مقنع مزور

آن زنده سیریمت راه پیمای وین هست فسرده زَمَن پای (= فسرده‌ای)

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۲۷۳)

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

من چون خبه گلو گرفته (= خبه‌ای) لب بسته و دم فرو گرفته

(همان: ۲۱۸)

چه بسا در بیت «سلطان یکسوارة تو آن که تا ابد از بهر تو برآید از خاور آفتاب»

نیز بتوان قرائت «سلطان یکسوارة ای تو، آن که تا ابد از بهر تو برآید از خاور آفتاب»

را پیشنهاد کرد!

معنی بیت با قرائت پیشنهادی چنین است:

همراهی و اجتماع بزم تو با طرب چنان است که از همراهی و اجتماع باده در جام، لب هلالی ساغر چون آفتاب می شود و می درخشد. ریختن باده در جام، هلال ساغر را به آفتاب بدل می کند. چنان چه پیشتر نیز اشاره شد، قران ماه و خورشید را اجتماع گویند.

نتیجه گیری

جایگاه شعر خاقانی در مرحله گذر از سبک خراسانی به سبک عراقی، جایگاه ممتازی است. با وجود گسترش جغرافیای شعر قرن ششم در چهار حوزه بزرگ ماوراءالنهر، خراسان، عراق و آذربایجان، شاعران این دوران با یکدیگر ارتباط، مکاتبه و مشاعره داشته و تحت تاثیر شعر یکدیگر قرار گرفته اند. از جمله این اشعار، قصیده ای است که با ردیف آفتاب، آفتاب آسا از قرن ششم بدین سو مکان و زمان را درنوردیده و در شعر اثیر اخیسکتی، انوری، خاقانی، سیف فرغانی، حزین، بیدل، امیرعلیشیر نوایی، محتشم کاشانی، و ... تجلی کرده است. نگارنده در این مقاله به تحلیل و توضیح ده نکته مهم و اساسی در قصیده آفتابی خاقانی پرداخته که می تواند تمهید و درآمدی برای شرح و تحلیل این قصیده به شمار رود. تأمل در این نکات ده گانه، افزون بر گواه ارتباط شاعران این دوره با یکدیگر، نشان دهنده دقت و تأمل خاقانی در شاعری و آگاهی وی از مخاطب شناسی، معناشناسی، درک موسیقی شعر، نجوم، اساطیر، و ... است.

منابع

استعلامی، محمد (۱۳۸۷)، نقد و شرح قصاید خاقانی بر اساس تقریرات استاد بدیع الزمان فروزانفر، دو جلد، چاپ اول، تهران، زوار.

اقبال لاهوری (۱۳۶۱)، دیوان، تهران، انتشارات پگاه.

امیر علیشیر نوایی (۱۳۷۵)، دیوان، به سعی و اهتمام رکن الدین همایون فرخ، تهران، اساطیر.

انوری (۱۳۶۴)، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

ایرج پور اصفهانی، محمدابراهیم (۱۳۸۴)، «رد پای استاد در اشعار مجیر بیلقان»، مجموعه مقالات برگزیده همایش خاقانی شناسی، جلد اول: به کوشش فاطمه مدرسی - محبوب طالعی، چاپ اول، ارومیه، جهاد دانشگاهی.

بیدل دهلوی (۱۳۸۹)، دیوان به کوشش علیرضا قزوه، تهران، شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر.

پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵)، دیدار با سیمرغ، تهران، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی ادبی.

حافظ (۱۳۶۸)، دیوان، قزوینی - غنی، با تعلیقات علامه قزوینی، به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، چاپ دوم، تهران، اساطیر.

حزین لاهیجی (۱۳۷۴) دیوان، به تصحیح ذبیح اله صاحبکار، تهران، نشر سایه.

خاقانی (۱۳۷۷) دیوان، به تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی، تهران، زوار.

خاقانی شروانی (۱۳۷۳) دیوان، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، تهران، زوار.

خاقانی، بدیل ابن علی (۱۳۸۷) تحفه العراقین (ختم الغرایب): به کوشش علی صفری آق قلعه، تهران، میراث مکتوب.

دشتی، علی (۱۳۶۴) شاعری دیرآشنا، چاپ چهارم، تهران، اساطیر.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، چاپ دوم از دوره جدید، پانزده جلد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

سجادی، ضیاءالدین (۱۳۴۷) «شعرهای آفتابی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال پانزدهم، شماره پنجم و ششم: مرداد.

سجادی، ضیاءالدین (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، تهران، زوار.

سلطانی گرد فرامرزی، علی (۱۳۷۲)، سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران، تهران، مبتکران.

سیف فرغانی (۱۳۷۸)، دیوان، با تصحیح و مقدمه ذبیح اله صفا، تهران، فردوس.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۱)، فرهنگ تلمیحات، چاپ سوم، تهران: فردوس.

صفا، ذبیح اله (۱۳۷۱)، تاریخ ادبیات ایران، تهران، فردوس.

صمدی، مهرانگیز (۱۳۶۷)، ماه در ایران از قدیمی ترین ایام تا ظهور اسلام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

عطار نیشابوری (۱۳۸۳)، منطق الطیر مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.

کزازی، میرجلال الدین (۱۳۹۱)، گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، تهران، نشر مرکز.

کورجی کویاجی، جهانگیر (۱۳۸۰)، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، ویراستار جلیل دوستخواه، تهران، آگاه.

ماهیار، عباس (۱۳۸۲)، ثری تا ثریا، تهران، جام گل.

متنبی (بی تا)، دیوان أبی الطیب المتنبی، بشرح أبی البقاء العکبری، ضبطه و وضع فهارسه مصطفی السقّاء، إبراهيم الایاری، عبدالحفیظ شلبي، بیروت، لبنان: دار المرفه.

مجیرالدین بیلقانی (۱۳۵۸)، دیوان، تصحیح و تعلیق محمد آبادی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

محتشم کاشانی (۱۳۷۳)، دیوان، به کوشش مهرعلی گرگانی، تهران، سعدی.

مصفی، ابوالفضل (۱۳۸۱)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عدّه الابرار: به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، جلد پنجم، تهران، امیرکبیر.

نظامی گنجوی (۱۳۸۴)، کلیات خمسه مطابق نسخه تصحیح شده وحید دستگردی، به اهتمام پرویز بابائی، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه.

نظامی گنجهای (۱۳۸۶)، هفت پیکر، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به اهتمام و کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.

ورمازرن، مارتن یوزف (۱۳۸۴)، آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران، جامی.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان واره ها در ادبیات فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.

^۱ - ر.ک: علی دشتی؛ خاقانی؛ شاعری دیرآشنا، صص ۸۵-۱۴۱.

^۲ - مظفر الدین عثمان (۵۸۲-۵۸۷). بعد از وفات ایلدگز، پسر بزرگتر وی نصره الدین محمد جهان‌پهلوان مقام او را در راندن امور ملکی یافت و برادر خود مظفر الدین عثمان قزل ارسلان را به آذربایجان و اران به امارت فرستاد... چون اتابک جهان-پهلوان وفات یافت، برادرش قزل ارسلان در دستگاه طغرل سوم زمامدار شد... به زودی میان او و سلطان به هم خورد و قزل ارسلان طغرل را محبوس کرد و برای خود تهیة اسباب سلطنت دید، اما در شعبان ۵۸۷ شبی او را کشته یافتند و بدنش پنجاه زخم کارد خورده بود و نسبت قتل او را بنا به عادات معمول آن ایام به فدائیان اسماعیلی بستند. (لغت نامه دهخدا: ذیل قزل ارسلان)

^۳ - ضیاءالدین سجادی در مقدمه خود بر دیوان خاقانی از سه قصیده، یک ترکیب بند و یک قطعه در مدح قزل ارسلان یاد کرده و محمد استعلامی از پنج قصیده در مدح در این موضوع نام برده است. (استعلامی، ۱۳۸۷: ۲۵۸) افزون بر چهار قصیده ای که نگارنده در متن مقاله یاد کرده است، استعلامی قصیده دیگری را با مطلع: چون صبح دم عید کند نافه گشایی بگشای رگ خم، که کند صبح‌نمایی (خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۳۳) در مدح این ممدوح می‌داند. سجادی با وجود درج این قصیده در نسخه مصحح خود، در پاورقی همان صفحه یادآور می‌شود که این قصیده در نسخه مج جزء مدح قزل ارسلان آمده اما در نسخه پا و ط در مدح اخستان است. (همان: ۴۳۳) ظاهراً مرحوم سجادی با وجود ضبط عنوان «در تهنیت عید و مدح اتابک اعظم مظفر قزل ارسلان بن ایلدگز» این چکامه را در مدح خاقان کبیر اخستان دانسته است! البته در این قصیده اشارت صریحی به قزل ارسلان دیده نمی‌شود.

(ظاهراً در ۵۵۲ سروده/ استعلامی ص ۸۳۷) / (با توجه به بیت: کاندر سنه ثون اختر سعد از طالع کامران ببینم، این قصیده در سال ۵۵۶ سروده شده است. سجادی: ص سی و نه مقدمه دیوان)

^۴ - این قصیده در هیچ یک از نسخ خطی دیوان خاقانی نیست و در چاپ مرحوم عبدالرسولی از تذکره خلاصه الافکار تقی الدین کاشی نقل شده است. (خاقانی: ۵۸، حاشیه ۱۱)

^۵ - مانند ارتباط و مشاعره و مکاتبه رشید و طواط با خاقانی و ادیب صابر. (ر.ک: صفا، ۱۳۷۱، ج ۲: ۶۳۱)

^۶ - سجادی، ضیاءالدین: «شعرهای آفتابی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۶ و ۵، صص: ۴۲۷-۴۳۶.

^۷ - انوری قصیده دیگری دارد با ردیف «ماه و آفتاب» به مطلع زیر:

ای از رخت فکنده سپر ماه و آفتاب در دولت تو کرده نظر ماه و آفتاب (انوری: ۲۱)

و خاقانی شعر دیگری با همین ردیف آفتاب دارد:

خیل دی ماهی نهان کرد آفتاب چشمه بر ماهی روان کرد آفتاب (خاقانی: ۴۹۳)

^۸ - این نکته در مقاله «رد پای استاد در اشعار مجیر بیلقان» از محمدابراهیم ایرج‌پور اصفهانی در صص ۵۰-۵۱ از جلد نخست مجموعه مقالات خاقانی شناسی گونزد شده است. گفتنی است که قصیده یاد شده در دیوان مجیر بدون نسخه بدل است و تنها در نسخه اساس مصحح دیده شده است.